

سیرت نامه شیخ ابواسحق کازرونی

۱- فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه

یکی از متون بسیار گرانقدر و سودمند زبان فارسی که در این سالهای اخیر بطبع رسیده «فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه» میباشد. (۱)

این کتاب سیرت نامه ایست از شیخ ابواسحق کازرونی عارف و صوفی بزرگ سده پنجم هجری و همانند است با کتاب نامدار اسرار التوحید که یکی از اخلاف شیخ ابوسعید ابی الخیر (۳۵۷-۴۴۰) در سرگذشت زندگی او نوشت و مانند کتاب مذکور از جهاتی چند متضمن فوایدی است که تذکار آنها مفید خواهد بود.

شیخ ابواسحق کازرونی (۳۵۲-۴۲۶) که در کتب اهل تصوف به «مرشد» نام بردار است از بزرگان متصوفین و عرفای زمان خود بود. (۲) ترجمه حال او در اغلب کتب رجال و بویژه در کتابهای مربوط به تصوف دیده میشود. (۳) پیروان و مریدانش نیز کتابهایی چند در شرح زندگی او کرده اند که بعضی از آنها

۱- این کتاب چهاردهمین نشریه از سلسله انتشاراتی است که جمعیت مستشرقین آلمانی بنام «النشریات الاسلامیه» (Bibliotheca Islamica) نشر کرده اند، و هر چهارده نشریه از اهم آثار زبان های فارسی و عربی است.

فردوس المرشدیه بتصحیح و مقدمه فریتز مایر (Fritz Meier) شرق شناس آلمانی است که سال ۱۹۴۲ در مطبعه معارف اسلامبول چاپ شد. اما نسخ چاپ شده همه در حادثه حریق بسوخت. سپس از روی نسخه چاپی منحصری که بدست اولیاء جمعیت باز مانده بود چاپی عکسی از کتاب فراهم آمد که در سال ۱۹۴۸ انتشار یافت. کتاب بقطع وزبری و بالغ بر ۵۲۶ صفحه (متن فارسی و فهارس) بانضمام ۸۸ صفحه مقدمه آلمانی در مسائل مختلف مربوط باین کتاب است. نسخه خطی که کتاب اثر وی آن بطبع رسیده متعلق به کتابخانه ایاصوفیای ترکیه میباشد.

۲- چنانکه در کتاب «شدالازار» از او در عموم موارد به «الشیخ المرشد...» نام رفته است، صفحات ۴۹-۲۳۰-۲۹۰ از چاپ مصحح علامه قزوینی و استاد عباس اقبال در «شیرازنامه» هم بطور مطلق «شیخ مرشد» آمده است. (ص ۱۰۱ و ۱۰۲ چاپی)

نام کتاب «فردوس المرشدیه» نیز بهمین سبب است. همچنانکه فراهم آورنده کتاب نویسد، اینچنین: «... و نام این کتاب شریف نهاده شد. فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه، از آن جهت که از سیرت‌ها، شیخ قدس الله روحه المیزب بزرگتر از این کتاب نیست.» (ص ۵ از متن چاپی)

۳- نگاه کنید به تذکره الاولیاء، عطار و تفحات الانس جامی جز اینها

اکنون بدست است، مانند کتاب مورد سخن (۱) نویسنده فردوس المرشدیه که محمود بن عثمان نام دارد این کتاب را بشرحی که خود مینویسد در سال ۷۲۸ هجری در دست تألیف داشته است (۲) و آنرا از کتابی در سیرت شیخ که بزبان عربی و اثر خطیب امام ابوبکر محمد بن عبدالکریم بن علی بن سعد (در گذشته سال ۵۰۲ هجری) بوده بفارسی درآورده است. آنچه آنکه استنباط میشود مترجم مطالب بسیاری هم خود بر ترجمه متن عربی آمیخته است. (۳)

نام شیخ مرشد ابراهیم و کنیه او ابواسحاق و نام پدرش شهریار بود. جدش زادا فرخ نام داشت و وی از پدری بود خورشید نام و زردشتی کیش. این هر دو بهمین آئین از جهان در گذشتند، اما پدر شیخ اسلام آورده بود. شیخ را برادران و خواهرانی بود و یکی از خواهرانش «میگون» نام داشت.

اینک بهری از سودهایی که ازین متن کهن بدست میآید در این صفحات آورده میشود:

۴- آشنایی بحالات شیخ مرشد

نخستین سود که از کتاب حاصل میآید و نویسنده هم آنرا بهمین مقصود فراهم آورده آشنا شدن به چگونگی حالات و کرامات و مقامات شیخ مرشد است. کتاب مشتمل است بر چهل باب و در این ابواب از مولد و منشا و شیوة قرآن خواندن و شجره خرقه و وضع بقعه و لباس و اخلاق و ابتداء کار و اطایف و اشارات و وصیتها و آیات و اشعار و بالاخره کرامات و اعتقادات شیخ سخن میرود و نیز احادیثی که وی از مشایخ کازرون، شیراز، بصره، مکه و مدینه روایت کرده در ابواب ۶ تا ۷ یکایک ضبط شده است.

شیخ در نواحی و بلاد فارس نفوذ معنوی بسیار داشت و بهمین سبب بسیاری پیرو و معتقد او بودند و نسبت بوی احترام و ارادت خاص داشتند. ابواب مختلف کتاب بنحو مطلوبی حکایت

۱- مؤلف فردوس المرشدیه باین نکته اشاره میکند، این چنین: «دیگر آنک در چند نسخهها، تازی و فارسی سیرت شیخ دیدم» (ص ۵) و باز میگوید: «در کتابی از سیرت‌ها، شیخ یافته شد» (ص ۴۳۱).

شرق شناس معاصر انگلیسی، دکتر آدبری، در کتابخانه چستر بیتهی بنسخه ای خطی بنام «مرصد الاحرار فی سیر مرشد الابرار» که در سرگذشت ابواسحاق است بر خورده است. من در پایان مقاله از آن سخن خواهیم داشت.

۲- «... و در سنه ثمان و عشرين و سبعمائه که این کتاب شریف ساخته میشد بنده کینه مشاهده میافتاد در بقعه شریفه شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز و هر بامداد هزار کس از مرد و زن و کوچک و بزرگ و غریب و مقیم در سفره شیخ حاضر میشدند...» (ص ۳۷)

۳- «... و آنچه در سیرت عربی خطیب امام ابوبکر محمد بن عبدالکریم بن علی بن سعد رحمه الله علیه آورده است بتامی در این کتاب باد کرده شود.» (ص ۵) باز پس از چند سطر مینویسد: «دیگر آنک اصل این کتاب شریف که بلفظ تازی بود و از برای عامه خلق باز تلفظ کرده تا خاص و عام از این کتاب شریف بهره مند شوند.»

از این معنی دارد. چنانکه آمده: «واهل کازرون خود همه نعمت پرورده وی بودند صورتاً و معنأً، زیرا که اهل نواحی کازرون بیشتر گبران و آتش برستان و گمراهان بودند و بواسطه قدم مبارک و برکات انفاس شریف وی همه از گمراهی خلاص یافتند.» (۱)

۳- آداب و عادات اهل تصوف

فایده دیگر کتاب عبارتست از نکاتی درباره آداب و عادات متصوفین و شرح آراء آنان که از برای تشریح و بیان اصول و چگونگی عقاید اهل تصوف بکار تواندرفت، مانند مطالبی از باب ۳۷ کتاب تحت عنوان «در واقعه‌ها که مشایخ و متصوفه دیده‌اند» و همچنین بسیاری نکات متفرق که در گوشه و کنار و در ضمن ابواب کتاب دیده میشود و بخصوص از روش نشست و خاست خود شیخ مرشد و طریق خرقة پوشیدن و سفر گزیدن و مجلس گفتن و غذا خوردن وی. جز اینها بخوبی میتوان دریافت که مردم آن‌قرنها برای متصوفین چگونه اعتباری قائل بودند و بچه چشمی بر آنها می‌گریستند و چه شگفتی‌هایی به اهل تصوف نسبت میدادند. (۲) از جهت اعلام و اسما، متصوفین هم کتابی است مهم که نام بسیاری از صوفیان در آن ضبط میباشد.

۴- بهری از واژه‌های از یاد رفته

در این متن کهن پاره‌ای لغات بجای مانده که در طول زمان از یاد رفته است، چون این چند:

دلنمودگی = مهربانی «... و شیخ را عزیز و مکرّم داشت و شفقت و دلنمودگی هر چه تمامتر با وی بکار آوردی.» (ص ۱۶)

کبش = معرب چپش است و چپش در «برهان قاطع» چنین یاد شده است: «بفتح اول بر وزن ککش بزغاله یکساله را گویند.» (۳) «سیدی داود فهلوی (۴) رحمه الله علیه کتابی ساخته است (۵) و در آنجا آورده است که اصل خرقة شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز از پشم آن کبش بود.» (ص ۲۳)

هرس = «بعد از آن شیخ مرشد مسجد بقدر بیست هرس افزون کرد و مدتی بدان بگذشت بعد از آن مسجد بتمامی پنجاه هرس رسانید.» (ص ۲۹) - در برهان قاطع «هرس» چنین تعبیر شده: «بفتح اول و سکون ثانی و سین بی نقطه چوپ پوشش خانه را گویند.»

۱- نگاه کنید به صفحه ۱۰ از متن چاپی کتاب.

۲- داستانی از این گونه در شماره ۲ مجله صفحه ۱۱۱ نقل کردیم. از این قبیل داستانها برای همه کسانی که صاحب مشرب صوفیانه بودند گفته شده و در کتب مربوط با آنها آمده است.

۳- چپش امروزه در یزد و برخی دیگر از نواحی جنوبی مصطلح است و آنرا به قوچ اطلاق میکنند و بزغاله را اکنون در یزد «کره» kareh نامند.

۴- فهلوی نام دهبی بوده است بنزدیک فیروزآباد فارس (نگاه کنید به صفحه ۲۴ از همین کتاب).

۵- میتوان استنباط کرد که داود فهلوی کتابی در سرگذشت شیخ مرشد تحریر کرده بوده است.

استاد = «نقل است که چون شیخ مرشد بنیاد مسجد مینهاد استاد را گفت که احتیاط قبله نگاه دار» و در این مورد گمانم اینست که مقصود از استاد، استاد گل کر (= بنا) باشد. اکنون گل کار (= بنا) در بزد گفته میشود. در متون باستانی گل گیری و کلی گیری و گل گیری بمعنی بنایی آمده است. (۱) هنوز اصطلاح «گل آب گرفتن» در میان همین طبقه مرسوم است.

مهره = قرص، حب، «پس گفت برو این داروها خرد بکوب و بآب نم کن و سه مهره از آن بساز.» (ص ۷۲)

کالیده مو = ژولیده مو، «گفت بدرستی که پادشاهان بهشت هر کالیده مویی باشد که او را دو جامه کهنه بیش نباشد.» (ص ۸۵)

شبنگاه = شبانگاه (صفحه های ۱۰۴ و ۳۵۹)

میویز = میوز (صفحه ۱۰۵)

رف = طاقچه (ص ۱۰۷)

موزه دراز = چکمه، «وقاضی ابوالحسن موزه دراز در پای داشت.» (ص ۱۱۸)

منج انگبین = زنبور عسل (ص ۱۴۸)

طباهج = معرب تباهج، در برهان قاطع در کلمه طباهیجه آمده: «بفتح اول معرب تباهیجه است که گوشت نرم باشد و خاکینه را نیز گویند.» (ص ۵۴ و جز آن)

اشنان = ماده ایست گیاهی جهت شست و شوی رخت مانند آنچه در طهران بآن «چوبک» گویند و بکار گازران میآید. اشنان در نواحی جنوب مانند بزدان کنون بکار میرود و عامه آنرا

«اشنو» (بکسر الف) گویند. (۲) در فردوس المرشدیه آمده: «از مدتی جامه شیخ مرشد بآن زن بردند تا بشویند و اشنان وضع بون (= صابون) بمن نیاورد.» (ص ۱۸۷)

بنگاه = در موردیکه استعمال شده معنی «جا» میدهد، چنین: «... و سلاحها بر خود راست کنند و از هیچ بنگاه آتش نکنند.» (ص ۲۵۱)

ترسکارتر = «هامه مرغکی است که در میان مرغان ترسکارتر است.» (ص ۲۱۹)

کارک = مصغر کلمه کار یعنی کار خرد و حقیر «برو و بکارک خود مشغول شو.» (ص ۳۲۰)

هریسه = حلیم (ص ۳۶۳)

کشگر = کفاش، «و گوید با ابراهیم آن کفشگر که نعلین ترانیکو کرد.» (ص ۳۶۴) و نیز در ص ۴۲۱

هر دست = «و آنک طعام بسیار خوردن و بشهوات مشغول بودن و غذاهای هر دست خوردن

۱ - نگاه کنید به کتاب «بعض منال النواصب فی نقض فضائح الروافض» که در همین چند توسط آقای جلال محدث تصحیح و نشر شده است. در صفحه ۴۱۹ آمده: «... و خدای تعالی این رواکی دارد و ترا که پدرت کلیگری کردی در آتشکدهای کبر کان آورد...»

۲ - روحی و لوالجی شاعر که سرگذشت او در جلد ۲ باب الالباب ص ۱۶۹ چاپ لیدن آمده در تصیده ای میگوید:

غوبنک رنگ شد لباسم و نیست
 زر صابون و سیم اشنانم
 نیز درباره اشنان نگاه کنید بفرهنگها، مانند برهان قاطع.

مذموم است. « (ص ۳۷۴)

بایست = «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گویند نظر کردن در امر مردان آراسته که در محل شهوت باشند حرام است که بایست ایشا بایست زنان دوشیزه است.» (ص ۳۸۱)

پیشه کار = صنعت گر - «فردا پیشه کاری از محله دبه بالا بیاید و آنچه اسباب خلوة است و ترا بکار آید بیاورد.» (ص ۴۵۴)

جفاد = چکاد، بمعنی تل است و در لغت فرس آمده: «چنانکه پیشانی را چکاد گویند سر کوه را نیز چکاد خوانند، فردوسی گفت:

بیامد دوان دیده بان از چکاد که آمد سپاهی از ایران چو باد» (۱)

کلمه جفاد در صفحه ۱۶ و ۴۳ از کتاب فردوس المرشدیه بکار رفته است: «یکروز میگذشتم بر آن جفاد که از مشرقی کازرون است، آن جفادی که از قبلی آنگیر ما جوان است زیر درخت کنار که راه گذر (۲) مردمانست که از کازرون بشهر کهنه میروند، چون بدان تل بر سیده ...» (ص ۶۱)

شیوة نگارش این متن بر سادگی و بی پیرایگی قرار دارد و نثری است شیوا و روان. این دو قطعه کوتاه که از آن نقل میشود نمونه ایست از شیوة تحریر کتاب:

«مردم سه قسم اند؛ اول مرد، دوم نیم مرد، سوم نامرد. اما مرد آن باشد که بدهد و بستاند نیم مرد آن بود که بدهد و بستاند و نامرد آن بود که ندهد و بستاند و گفت مردم درسه جای بیازمایند، اول چون بازن بیگانه در خلوت باشند با هم دیگر الفت گیرند بنگر تا سلامت می تواند بود یانه. دوم چون خشم گرفت بنگر که خود را نگاه میتواند داشت یانه. سوم چون بر مال دیگران دست باید و بر آن قادر باشد بنگر که دست از آن میتواند داشت یانه.» (ص ۳۵)

«شیخ سفین نوری رحمة الله علیه در بعضی وصیت ها فرموده است که نظر مکنید بلباس اهل بازار و جامه های ایشان که ایشان در زیر جامه های خویش همچون گریک اند سیه دل و بی شفقت و همه همت ایشان جمع کردن مال دنیا است و تفاخر ایشان باینکه دیگر به بسیاری مال است پس از صحبت ایشان دور باید بود که ایشان هیچ حیوانی ننداشند.»

۵- نامهای جغرافیائی

نام بسیاری از دبه های فارس که در سده های نخست اسلامی آبادان بوده و همچنین نام بسیاری از محله های شهرهایی چون کازرون در صفحات کتاب هست که در کتب دیگر ذکر آنها نیست، مانند این نکته که درباره شهر کازرون آمده، اینچنین:

«پیش از شیخ مرشد کازرون نبود، دیهی مختصر بود از طرف قبلی رباط شیخ و آنرا «نورد» گفتندی و شهر بلد العتیق بود یعنی شهر کهنه». همچنین نامهای محله «زیر چراغ» یا «قلعه سیاهان» (۳) و جز اینها که باید از فهرس کتاب استخراج کرد.

دنباله سخن که درباره لهجه های کازرونی و شیرازی مذکور در کتاب و تاریخ اجتماعی زردشتیان خواهد بود در شماره آینده چاپ میشود.

۱- لغت فرس، چاپ طهران ص ۱۰۷

۲- راه گذر اکنون عابر و رونده را گویند و در اینجا بجای «محل عبور» و «معبور» بکار

آمده است. ۳- تلمه سیاهان بر سر کوهی که نزدیک کازرون است قرار داشته است.